

گفتگو با استاد محمد حسین ساکت

(مدرس دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)



الله - در ابتدای گفتگو مناسب می‌نماید که تعریف و تلقی شما از حوزه را بدانیم تا براساس آن تلقی و نگرش، پرونده بحث را بگشاییم.

به نام آن که از تالیف و ترکیب معمای جهان را داد ترتیب

اصطلاحی که مادر فرهنگ اسلامی برای درسهای سنتی و کلاسیک خودمان داریم، اصطلاح حلقه است. اصطلاح حلقه به دو دلیل به عقیده من ازواژه حوزه برجسته‌تر است. حالا ما در ایران حوزه می‌گوییم و نمی‌خواهم هم طرح کنم که این اصطلاح را ترک کنیم و آن را بگیریم؛ بلکه می‌خواهم یادآور شوم که اصطلاح حلقه از دو جهت برجسته است: یکی این که سادگی شکل و تشکیل جلسه‌های درسی که برگرفته است از آن حدیث معروف پیامبرگرامی اسلام که پیامبر وارد مسجد شد و دو حلقه را دید که یکی مشغول عبادت بود و یکی مشغول بحث و بررسی و تدریس. پیامبر (ص) فرمود: من گرچه از عبادت خوشم می‌آید، اما ترجیح می‌دهم اینجا بنشینم و در آن حلقه درس نشستم. این یکی از وجوهی که حلقه بهتر است. به برکت شکوه‌مندی همان خاطر و شأن بالای آن که از مسجد گرفته شده است که مرکز و کانون اولیه اصلی ما و درس و بحث در مسجد بوده است. مطلب دیگر که خیلی جالب است این که حلقه، یکسان بینی و یکسان‌نگری مدرس و شاگرد بوده است. معنایش این است که همه گرداگرد هم که نشسته‌اند تمایزی بین استاد و شاگرد و باز شاگردان بین هم نداشتند، البته این وجه دوم در حوزه‌ها هم تقریباً رعایت می‌شود ولی تا اندازه‌ای معدش پایین آمده است. این هم وجه دوم برتری اصطلاح حلقه بر حوزه است. وقتی که کارشناسان مسایل تاریخ اسلام صحبت از تحصیلات عالی در اسلام می‌کنند در تفسیر آن تحصیلات را در مرحله تحصیلات عالی، اول از حلقه شروع می‌کنند که رسماً به عنوان

یک تحصیل عالی تلقی می‌شود که این وجه تمایز البته در حوزه‌های ما به این شکل نیست. در حوزه‌ها از ابتدا شروع به تحصیل می‌شود و دوره‌های تحصیلی را چنین مرحله‌بندی می‌کنند: مبتدی، سطح، عالی، خارج، اما آنچه که مورد نظر شماست که اگر بخواهیم برای حوزه تعریفی ارائه کنیم، نمی‌دانم که این اصطلاح حوزه از چه زمانی جایگزین حلقه شده است. اگر شما تحقیقاتی انجام داده‌اید و به نتایج دقیق‌تری رسیده‌اید من از آنها خبر ندارم. اختصاصاً این اصطلاح را باید در ایران به کار برده باشند. حال از چه زمانی و از کجا روشن نیست. ما اصطلاح مدارس علمیه را داشتیم. آیا این اصطلاح با دایرشدن حوزه به دست مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بوده است یا پیش از آن پیشینه داشته؟ بدنیست که یک جستجوی بشود.

الله - حوزه از جمله اصطلاحاتی است که کاربردهای متفاوت دارد مثلاً به درس یک استاد هم حوزه گفته می‌شود. حوزه درس مرحوم پروچردی، حوزه درس مرحوم خوبی، به یک مدرسه هم حوزه گفته می‌شود. به مجموعه چند مدرسه در یک شهر هم حوزه می‌گویند، مثلاً حوزه علمیه قم. حوزه علمیه مشهد و حوزه علمیه نجف. حتی به مجموعه چند حوزه شهرستان هم باز حوزه گفته می‌شود، مثلاً حوزه علمیه خراسان، یعنی تمام مدارس که در سطح استان خراسان زیر مجموعه مدیریت حوزه خراسان قرار می‌گیرد که البته کاربردهای متفاوت آن تا اندازه‌ای ایجاد ابهام می‌کند.

اینکه از کجا این اصطلاح باب شد، خودش هم یک مسأله‌ای است و دقیقاً در ایران آن واژه بسامدی و آن اصطلاح کاربردی چه چیزی بوده است. چون اگر آن واژه را پیدا کنیم به ما

در حل معنا کمک می‌کند. آیا عاملی باعث شده است یا انگیزه‌ای بوده - تحول سیاسی یا تاریخی - که آن اصطلاح قطع شده است. چه شده است که آن اصطلاح اول از بین رفته و واژه حوزه جانشین آن شده است. این جایگزینی خودش باید دلیل داشته باشد و به هر حال تعریف حوزه همانطور که اصطلاحی هم هست که در مالزی به کار برده می‌شود به این معنا نیست ولی از آن می‌خواهم استفاده کنم. در مالزی به کلاسهایی که آزاد است و کاملاً رسمی نیست و گزینش شاگرد در آن دخالت ندارد به آنها می‌گویند *wild school* اما اینجا آن معنی نیست، بلکه دقیقاً به معنای آزاد است. یک اصطلاح قشنگی است برای آن نوع از آموزش. ما اگر بخواهیم در برابر دانشگاه، حوزه را تعریف کنیم. از این اصطلاح می‌توانیم استفاده کنیم نه عین آن اصطلاح را به کار بگیریم بلکه از آن کمک بگیریم. به هر حال یک روش کاملاً باز و فراگیر که دانشجو می‌تواند دلخواه در درس را شروع کند. یکی از سیماهای برجسته تفاوت این نوع از سیستم آموزشی است که دلخواه می‌تواند استاد انتخاب کند، این در دانشگاه ماناژگی‌ها باب شده است، آن هم برای درسهای نه اجباری، بلکه اختیاری، یعنی در درسهای اختیاری اگر استادهای متعدد داشته باشیم به فرض، دانشجو می‌تواند انتخاب کند. این ویژگی در درس حوزوی بوده. یکی از ویژگیهای آموزش اسلامی با غربی، مدرسه با دانشگاه در همین است که اینجا انتخاب استاد به دست شاگرد است و آنجا نیست. این حق گزینش استاد برای شاگرد خیلی مهم است، مثلاً در همین مشهد که خود شما هم بوده‌اید در گذشته چندان بودند که درس ادبیات می‌دادند. این شاگرد بود که مثلاً درس ادیب دوم را انتخاب می‌کرد یا کس دیگری را. الان هم همین طوری است. درسهای متعددی گفته می‌شود مگر این که در آن مقطع کس دیگری نباشد. فرض بفرمایید که ممکن است ما در کفایه یا در سطح خارج

محدودیت استاد داشته باشیم که شاگرد در یک حوزه محدود، شهر محدود، مجبور باشد که او را انتخاب کند. قبلاً این جور نبود. الان هم شاید در خیلی جاها این جور نباشد مگر بخواهد درسهای خاصی را فرد بخواند که در این قسمتها ممکن است که استاد هم محدود باشد. این غیر از درسهای خصوصی است. من درس خصوصی را در این جانیوردم چون در دانشگاه هم ممکن است که شما یک درس رابه عنوان تک درس در جای دیگری بردارید. چون مادر صدبیاں سیمای حوزه به طور مشخص هستیم و آن راضی خواهیم نشان بدهیم و تفاوت آن را با دانشگاه، روش آموزش اسلامی را با روش آموزش غربی روشن کنیم که چیست و خط سیر هر کدام را نشان بدهیم که یکی اش بشود اسلامی و یکی اش بشود غربی. حتی در حوزه در درسهای رسمی «انتخاب» ملاک آن است و خیلی از جاها هنوز این ملاک وجود دارد و به همین دلیل من فکر می‌کنم که برخلاف آنچه که تا حالا روندش بوده باید امکان رشد و گسترش اندیشه‌ها و برخورد اندیشه‌ها بیشتر باشد، چون محدود نیست. چون حق گزینش با دانشجو است، با طلبه است. من فکر می‌کنم که به لحاظ تاریخی ما این قضیه را درست نفهمیدیم. اگر خوب به جلو برویم یک مقداری کز اندیشی داشته‌ایم. حالا این که چطور شده است در حوزه و در ایران من فکر می‌کنم یک مقداری محدود اندیشی داشته و محدودیت اندیشه، این که چطور شده است، این خودش جای بحث دارد. با آن معیاری که ما گفتیم و تعریفی که ارائه کردیم این سازگار نیست.

❦ - این که دانشجو یا طلبه در سیستم آموزشی اسلامی خودش استاد را برمی‌گزیند در حقیقت به این معنا است که خودش را در معرض چه نوع از تفکر و اندیشه قرار می‌دهد. انتخاب استاد یعنی انتخاب نوع اندیشه

و اندیشیدن.

باید جامعه‌شناسان و اندیشمندان و کسانی که در این کارها تخصص دارند کار کنند این می‌تواند موضوعی برای یک کار پژوهشی باشد. به ویژه که شمایی بینید که در یک شهر یا در یک مرکز بزرگ کسانی بودند که به علت همین اندیشه‌های خاصی که داشتند در شان خلوت تربوده است

❦ - در روایتی که از پیامبر (ص) نقل فرمودید که دو حلقه بودند و پیامبر سراغ حلقه علم رفت. این دو حلقه بودن چه چیزی را می‌رساند. این دو حلقه در برابر هم بودند یا در کنار هم؟

مدتی بود که فکر می‌کردم که از نظر مبانی در اسلام یک چیزهایی داریم که در جاهای دیگر شاید نداشته باشیم. هر قومی و هر ملتی و هر کشوری برای خودش اخلاقی دارد. جایی نیست که بگویم در آن جا اخلاق نیست ولی حرف من این است که این ویژگیها شاید در اسلام باشد که برای ارزشهای اخلاقی حد و مرزی نداشته‌اند. شما نگاه کنید منی دانم به این وضع توجه فرموده‌اید؟ برای خودم مدت‌ها بحث انگیز بوده است. از ائمه اطهار، فراوان آمده است که اگر کسی این کار را بکند چنین و چنان است و پادشاهای خاصی برای آن بر شمرده‌اند و این ارزش نسبت به یک کار دیگر خیلی سبک است. کم است. کم رنگ است. چندان برای آن ارزش قایل نشده‌اند. این تفاوتها را که می‌بینیم اصلاً آدم می‌ماند که چه کند؟ من به این نتیجه رسیده‌ام که این تفاوتها و اختلافها می‌خواهد بگوید در اسلام ارزشهای اخلاقی و والا اصلاً حد پذیر و مرز پذیر نیستند. هر کدام برای خودش نمی‌توانند بی‌کرانه باشند و بنابراین، این دو حلقه نمی‌توانند روی هم قرار بگیرند. دقت کنید که چرا؟ این علت هم دارد. علتش این است که عبادتی مورد قبول

است که همراه با معرفت باشد. عبادتی که مبتنی بر معرفت نباشد اصلا عبادت نیست. ارزش ندارد. اگر هم عبادت باشد به آن معنا ارزش نخواهد داشت. پس ارزش می آید روی شناخت، روی معرفت و علم. بنابراین اینها نمی توانند رو در روی هم باشند. مثل این است که شما از دو مسیر می خواهید به یک هدف برسید. حالا این که طول این مسیر کمتر یاراه آن پاکتر است یا بهتر است، آن مطلب دیگری است که فعلا در آن بحث و صحبت نمی کنیم، مهم این است که هر دو اینها به یک جا می رسد.

در دانشگاهها تربیت و آموزش نیروی انسانی بر اساس یک فرایند اجتماعی است و البته تا حدودی رشتهها بر اساس اولویت تأسیس می شوند، سؤال این است که در حوزه چگونه می توان این فرایند را - البته با ویژگیها و مسؤلیت های حوزه- ایجاد کرد تا میان نیاز و تربیت نیرو، تعادلی ایجاد شود؟

حتما شما هم ضمن بحث به این مقوله خواهید پرداخت و آن را مطرح خواهید کرد، رابطه و همبستگی بین حوزه و دانشگاه است. این را اول از شعار باید به عمل در بیاوریم یعنی من دانشگاهی اگر اعتقاد این باشد که آوندها خوب متوجه نمی شوند، نمی فهمند و آخوند حوزوی هم فکرش این باشد که دانشگاهی سواد ندارد، چون سواد آن چیزی است که ما داریم و آنها اصلا درس نخوانده اند، بالین تفکر باید مبارزه شود. به عقیده من این را باید مورد توجه قرار داد که هر کدام از حوزه و دانشگاه در جایگاه خودش قرار بگیرد. یعنی اول علم محدود نیست حتی در تعبیرهایی هم که ما داریم علم، مطلق است. از اطلاق کلمه استفاده می شود که مراد علم است - بله آنجا که راجع به تفقه در دین گفته اند یا در روایات و قرآن از فلان نوع از علم سخن رفته، و آنها را منحصر

کرده است، یا به هر حال خواسته خط درستی زیر آن یکشد، این منافات ندارد با اطلاق که علم دارد. در گذشته حوزهها و محدوده های دانش انوزی و فراگیری مامحدود بوده است. آیا کانون های دینی ما داشته ایم که در برابر حوزه قد علم کنند یا نه؟ اول ما باید این ظرف زمان را در نظر بگیریم. ظرف زمان به ما چه می گوید؟ در آن زمانها آیا کانونهای دیگری بوده است یا نه؟ یعنی شما در تاریخ آموزش و پرورش اسلامی به جز روشهایی که تا همین اواخر بوده، پیش از ورود تمدن غربی به جامعه ما و آن تأسیسات نوین، آیا ما داشتیم یا نداشتیم؟ داشتیم و از آن روشهای سنتی استفاده نمی کردیم یا نداشتیم؟ من تصور نمی کنم که ما نهادی در برابر آنها داشته باشیم. پس بنابراین متمرکز بوده است. البته آموزشهای خصوصی را جدا بکنیم که در خانه های دانشمندان بوده، باز هم در خانه های دانشمندان که بوده آنها بر می گشتند به همان طیف، اما حلقه کوچکتر بوده است به هر حال نهاد دیگری است حتی اگر دانشهای خاصی را هم می خواسته اند فرا بگیرند. باز هم در همان نهاد متمرکز بوده است. در قرن ششم و هفتم اسطرلاب آموزش ممتوع بوده کسی که قاضی القضاة بوده، فقیه هم بوده وقتی می آمده از ترس اسطرلاب را زیر عبایش قایم می کرده که در یکی از این جاها آن را می بینند و به او می گویند: آن چیست؟ خلاصه او می گوید: این اسطرلاب است حالا چه می خواهید بگویند شما تصور بفرمایید که در عرصه هنر و موسیقی هم احتمالا همین تنگناها بوده است ولی هنر هیچ وقت ایستایی نداشته است. در خود اسلام موسیقی از آن مواردی است که قیدهای زیادی دارد و در تقسیم بندی علوم، موسیقی جزو علوم دقیقیه است، جزو ریاضی است. مسلم بدانید که علمش را می آموخته اند. عملش هم بوده است. علم بی عمل که اصلا به درد نمی خورد. نمی دانم این رانمی شود یا قاطعیت گفت

ولی فکر نمی کنم علمی بوده باشد که در حوزهها کار نشده است، حتی تشریح، منتهی در بیمارستانها انجام می شده است. ولی این که شما فرمودید مسأله نیاز اجتماعی امروز اگر بخواهیم نگاه کنیم وضع فرق می کند من مجبورم این حرف را بگویم ماکارشناس خاصی که بگویم آقا حتما اگر می خواهید در علوم دینی کارشناس بشوید الا و لابد باید حوزوی باشید! این درست مثل این است که بگویم آقای طلبه اگر می خواهید جامعه شناس باشید الا و لابد حتما باید دانشگاهی باشید! این حرف غلط است. بله می گویم آقای حوزوی شما اگر می خواهید جامعه شناس باشید باید آن روش و فنون و تکنیک آکادمیک را کار کنید و آقای اسلام شناس تو که می خواهی این جور باشی باید این تکنیکها را بلد باشی. اصلا در علم باید نداریم. فکر می کنم که این بر می گردد به این که ما چه انتظاری از حوزه داریم یا چه انتظاری از حوزه باید داشته باشیم. آیا انتظار ما از حوزه این است که شیمیست تربیت کند چنان که شما هم چنین انتظاری از حوزه ندارید یا نه در چهار چوب دانش های ویژه ای که حوزه به عنوان پرچم دارش به عنوان پیشینه دارش به هر حال به عنوان کسی که پیشکسوت است باید تقویت کند، پژوهنده تحویل بدهد، می خواهیم بگویم که اتفاقا امروز می تواند حوزه از بیرون کمک بگیرد از دانش های روز هم استفاده کند و مسایل را حل کند. در گذشته هم منافاتی نداشته الان هم که ندارد، بلکه شاید در مواردی ضرورت هم داشته باشد.

انتظاری که ما از خود کلمه حلقه داریم این است که دیدش رافراخ تر و ژرف تر بکند. تبانیات و تناقضات و چالش هایی که به هر حال هست اینها را با سعه صدر تحمل کنیم.

این اشتراکات را اگر کسی در بیاورد و گزارش کند، اشتراکات میان حوزه و دانشگاه زیاد است. یکی از آنها علم است که خود علم قداست و پاکی دارد. علم یک مؤلفه است برای خیلی

چیزها. در هر گروهی می‌تواند حرف آخر را بزند و ما باید به این داوری تن بدهیم. عرض کنم که اگر ما چشم‌اندازهایمان را مستقل‌تر کنیم، دورنگ‌تر بکنیم، اول این که همانگونه که عرض کردم چماق تکفیر را کنار بگذاریم. از آن طرف هم لازم است نباید میان روحانی و دانشگاهی مرزهای کاذب گذاشت تا یک نوع افتراق را ایجاد کند. چرا این کار را می‌کنید یعنی وقتی شما می‌گویید روشنفکر یا همان معیارهایی که حوزه در نظر می‌گیرد و فاصله‌می‌اندازد معنایش این است که یک طلبه‌ای که خوب فکر می‌کند تاریک فکر است چون در این بحث این طرف نیست و بعد اگر چنانچه یک حوزوی فکر آزادی و دموکراسی و اینها را داشته باشد چون تشابه پیدا می‌کند با روشنفکر محکوم خواهد بود این مرز را باید درهم بشکنیم و یک نظمی باید به آن بدهیم.

سیر علوم در حوزه را چگونه می‌شود تقسیم‌بندی کرد؟

اولا یک مسأله‌ای که ما خیلی یک برچسب‌هایی را از پیش در ذهن داشته‌ایم این را برداریم مثلا فرض بفرمایید علم کلام، شما اگر برگردید به گذشته آن، اصلش اندیشه یونان است این را که نمی‌توانید منکر بشوید بعد آمده و استحاله شده یعنی از لاهوت مسیحی آمده به کلام اسلامی و اندیشه‌هایی بر آن افزوده شده، ویراسته شده و کلام اسلامی شده است. اصلا یک بحث خیلی تازه‌ای که مطرح می‌شود این است که ما از کی کلمه «معنی» را داریم همین کلمه «معنی» اصلا کی آمده این خیلی در خور نگرش است. در قرون اول و دوم اصلا کلمه «معنی» ما نداریم احتمالا با نهضت ترجمه این کلمه آمده است یعنی در شناخت مفاهیم واژگانی قرآن و اشعار جاهلی، عرب‌ها اصلا مشکلی نداشتند. کلمه «معنی» احتمالا

از ریشه کلمه «میتنگ» است و باید از همان زمان آمده باشد، یعنی وقتی که انبوهی واژگان در برابر خواننده جواری شده است که متوجه نشده است، آن هم به علت کاربردهای بیرونی و فاصله زمانی، شما نگاه کنید در مورد واژگان. شما دارید جایی که یک عربی بیاید یا از صحابه بیاید بگوید آقا این آیه قرآن یعنی چه؟

ابا - از عمر از معنای «فاکمه» می‌پرسند.

احتمالا برداشتها بوده است برداشتهای ثانوی آن لغت بوده. فکر نمی‌کنم خود لغت را سوال کرده باشد. البته آن مورد هم می‌گوید که من نمی‌دانم این چیست؟ که صحابه دیگری «ابا» را معنی می‌کنند.

لغت احتمالا روشن بوده حالا عرضم این است که ما وقتی نیاز داشتیم به این علوم که کاربردی پیدا می‌کردند آن شعر جاهلی الان برای من و شما مفهوم نیست ولی برای او مفهوم داشته، احتیاج به فرهنگ لغت هم نداشته است، احتیاج به چیز دیگری هم نداشته است. این یک مسأله است حالا این دانش‌ها آمده و وارد اسلام شده‌اند. تکامل دانش یعنی همین. در اسلام شاخ و برگ جدیدی گرفته است، اما ریشه همان ریشه است، فقط چهارچوب تازه‌ای گرفته است. اصلا کمکی که اسلام کرده به این تمدن همین است. یک کاری که اسلام برای انسان کرده همین است، یعنی فرهنگ را وصل کرده به جهان جدید. از اینها که بگذریم ما از حوزه چه انتظاری داریم؟ این سؤال شما خیلی مهم است انتظار داریم شیمی دان تربیت کند؟ ریاضی دان تربیت کند؟ تازه اگر این کار را هم بکنند کسی نمی‌گوید چرا؟ کسی عیب نمی‌گیرد. اگر دانشگاه، منبری، خطیب، تربیت کند اشکال دارد؟ یعنی می‌گویند چرا؟ قبلا یکی از رشته‌های (دانشگاه، وعظ و خطابه بوده) این

چه اشکالی دارد؟ من یک وقتی آرزویم بود دوره دانشگاهها، ای کاش پولدارهای ما نذرهایی می‌کردند و پول رامی دادند به طلبه‌ها و دانشجویان خوش فکر تا اینها بروند زبان یاد بگیرند و بعد هم برای تبلیغ به خارج کشور اعزام بشوند. آن وقتها هم خیلی راحت بود با هروسيله‌ای که می‌خواستید می‌رفتید. آن وقتها هر وقت که مطرح می‌کردی به آقایان، اینها جدی نمی‌گرفتند الان متوجه می‌شوند که چقدر لازم بود. ما اگر چنانچه در دانشگاه نیروی خوب تربیت کنیم، ما اگر در حوزه نویسنده خوب تربیت کنیم، چه اشکالی دارد؟ شاعر خوب تربیت کنیم آیا این بد است؟ مگر در آکادمی‌های یونان همین طور نبود در آکادمی‌های یونان چه کاری کردند. دانشگاههای مختلف بود به هر حال مرزی وجود نداشت این مرزبندی یکی از ویژگی‌های دوران اخیر است که باید جلوی آن گرفته شود. بله متخصص هم باید باشد ولی من حرفم این است که چطور؟ اگر بحث من در تخصص نیست این بحث جدایی است. ما یک حوزوی داشته باشیم، یک روحانی جامعه‌شناس باشیم می‌توانیم منعش کنیم که آقا! چون تو درس حوزه خوانده‌ای نمی‌توانی جامعه‌شناس بشوی. آن طرف دیگر هم چرا باید منع کنیم؟ پس اگر این مرز را شکستیم خواهیم توانست این یک پارچگی را داشته باشیم و گرنه شعار در حد شعار خواهد ماند. مسأله‌ای دیگری که حوزه باید بدان توجه داشته باشد بهره‌گیری از ابزار و امکانات حوزه است. شما اگر بخواهید به یک فیلم پاسخ بدهید؛ جواب فیلم که منبر نیست، جواب شما در برابر فیلم باید فیلم باشد و بتوانید در مقابل هر موضوعی از ابزارهای همان موضوع استفاده کنید.

